

تحلیل تطبیقی ولایت اذنی فقیه از منظر شیخ انصاری و امام خمینی(ره)

سید محمد حیدری خورمیزی *

چکیده

در طول تاریخ فقاہت شیعه ولایت به معنای مسئولیت و سرپرستی امور مربوطه بوده است که برحسب موارد، تفاوت می‌کند و در شئون عامه و مصالح همگانی امت، تمامی احکام انتظامی اسلام را شامل می‌گردد. شیخ انصاری و امام خمینی(ره) به‌عنوان فقیهانی هستند که نگاهی وحدت‌انگارانه به رابطه ولایت با فقیه دارند. هم‌چنین هردو قائل به ولایت اذنی برای فقیه هستند. در این نوشتار علاوه بر آگاهی از دیدگاه شیخ اعظم، مقایسه‌ای بین کلام شیخ و ابعاد فکری و فقهی امام خمینی(ره) به‌عمل می‌آید و زوایای آن مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد و پس از تبیین دیدگاه این دو فقیه، سعی شده تا میان این دو دیدگاه، الفتی ایجاد و روزنه‌ای برای تطبیق و مقارنه گشوده گردد.

کلیدواژه‌گان: ولایت اذنی، ولایت استقلالی، ولایت فقیه، شیخ انصاری، امام خمینی(ره).

مقدمه

نظریات و دیدگاه‌های هر متفکری بدون شک دارای یک سری اصول و مبانی فکری است که براساس آن اصول و مبانی، قابل تحلیل و بررسی است. یکی از این فقها و دانشمندان شهیر اسلامی، استاد المتأخرین افقه العلماء و المجتهدین آیت‌الله العظمی حاج شیخ مرتضی انصاری است که اساتید بزرگ او مانند مرحوم صاحب جواهر و شیخ علی کاشف الغطاء(ره) و دیگر فقهای نامدار شیعه جملاتی بس ارزشمند و تکان‌دهنده در رابطه با شخصیت او دارند که برای نمونه چند مورد ذکر می‌شود؛

الف: گواهی بسیار مهم استاد او آیت‌الله شیخ علی کاشف الغطاء درباره وی به اینکه او مجتهد مطلق است (جناتی شاهرودی، ۱۳۸۹، ص ۲۵۱).

ب: شهادت استادش ملا احمد نراقی به مراتب علمی و فقهاتی شیخ به این قرار است که فرمود: من در مسافرت‌های خود بیش از پنجاه مجتهد مطلق را زیارت کرده‌ام و با آنها به مذاکره علمی پرداخته‌ام، ولی هیچ‌کدام از آنها را مانند شیخ مرتضی نیافتم. این مطلب را نراقی در سن سی و دو سالگی شیخ گفته است؛ زمانی که او برای دیدار و صلح‌رحم به ایران آمده و چند سالی در کاشان از محضر ملا احمد نراقی بهره برده بود (همان، ص ۲۵۲).

ج: میرزا حبیب‌الله رشتی او را از نظر علم و عمل تالی معصوم می‌دانست (همان). تجزیه و تحلیل اندیشه‌ها و آرای او با لحاظ چنین جاهتی صورت می‌گیرد. از این رو نمی‌توان به او نسبتی داد که با مبانی فکری او در عرصه فقهت ناسازگار باشد.

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های فقهای شیعه از دیرباز تاکنون بحث ولایت و چگونگی ارتباط آن با فقیه است.

در رابطه با اهمیت موضوع در صحیحه زراره از امام محمد باقر(ع) روایت شده که حضرت فرمود:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره می‌پرسد: کدام یک برتر است؟

امام در پاسخ می‌فرماید: ولایت برتر است؛ زیرا کلید آنهاست، و صاحب ولایت، رهنمون بر آنها خواهد بود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۸).

با مراجعه به گفتار موافقین و مخالفین بحث ولایت اذنی فقیه، روشن می‌شود که برای دریافت و پی‌بردن به حقیقت و گُنه معنای ولایت، باید ابتدا مشخص شود چه مفهوم و معنایی از ولایت، انتظار می‌رود؟ محل نزاع، در کلمات فقهای بزرگی مانند؛ شیخ اعظم، محقق خراسانی، امام خمینی (ره)، محقق نائینی و محقق خوبی و... این است که آیا فقیه به‌عنوان نائب و قائم مقام امام، همان ریاست کلی و سلطنت عامه‌ای را که معصوم دارد، دارا می‌باشد یا چنین ریاستی برای او ثابت نیست؟

فرضیه مقال آن است که مرحوم شیخ اعظم، ولایت را برای فقیه، فقط در امور حسبیه می‌پذیرد، اما امام خمینی (ره) بر این عقیده است که ولایت فقیه همان ولایت پیامبر (ص) و معصوم (ع) است که براساس مستندات می‌مانند، تفویض حضرت حجت در مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه و توفیق شریف، ولایت فقها به نیابت از امام (ع) اثبات می‌شود.

ذکر این نکته لازم است که برخی از افکار و اندیشه‌های شیخ اعظم به نوعی در زمره محکمت‌اندیشه او قرار دارد و برخی از نظریات در زمره متشابهات قرار دارد که لزوماً باید متشابهات به محکمت‌باز گردانده شود. با مشاهده مطلبی متشابه که احتمالات مختلفی در آن داده می‌شود، نمی‌توان احتمالی را مطرح کرد که با مبانی و محکمت‌اندیشه او سازگار نباشد.

معنا و مفهوم ولایت

وَلَايَتُ بِا فَتْحِهْ بِهْ مَعْنَى مَحَبَّتٍ وَ بِا كَسْرِهْ بِهْ مَعْنَى تَوَلَّيْتُ وَ سُلْطَانِ اسْتِ؛ وَ از ابن سَكَّيْتُ وَارِدِ شَدِهْ كِهْ وَلاءِ بِا كَسْرِهْ نِيْزِ هَمِيْنِ مَعْنَى رَا دَارِدُ وَ وَلِيٌّ وَ وَالِيٌّ كَسِيٌّ رَا كُوَيْنِدُ كِهْ زَمَامِ اَمْرِ دِيْكَرِيٍّ رَا بِهْدَسْتُ خُودِ كِيْرِدُ وَ عَهْدِهْ دَارِ اَنْ كَرْدِدُ وَ وَلِيٌّ بِهْ كَسِيٌّ كُوَيْنِدُ كِهْ نَصْرَتِ وَ كَمَكِ از نَاحِيَهْ اَوْسْتِ. وَ نِيْزِ بِهْ كَسِيٌّ كَفْتِهْ مِيْ شُودُ كِهْ تَدْبِيْرِ اَمُورِ كَنْدِ، وَ تَمَشِيَّتِ بِهْدَسْتُ وَ بِهَنْظَرِ اَوْ اَنْجَامِ كِيْرِدِ (طريحي، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۴۵۵).

در مصباح المنير آمده:

الْوَلِيُّ: مِثْلُ فَلَسِ الْقُرْبُ وَ فِي الْفِعْلِ لُغْتَانِ (وَ دَرِ اَنْ دُو لَغْتِ اسْتِ) اَكْثَرُهُمَا (وَلِيَّهْ) بِاَيْلِيَّهْ بِكَسْرَتَيْنِ وَ الثَّانِيَّةُ مِنْ بَابِ وَعَدَ (وَلَاءُ، بَلِيَّهْ)؛ وَ هِيَ قَلِيْلَةٌ اَلَا سْتَعْمَالُ.. وَ وَلِيْتُ عَلَيَّ الصَّبِيِّ وَ اَلْمَرَاةِ؛ بِهْ مَعْنَى مَنْ

بر طفل و زن ولایت پیدا کردم، و فاعل آن والٍ است و جمع آن ولَّاءٌ و زن و طفل را مؤلّی علیه گویند. و ولایت و ولایت با کسره و فتحه به معنی نصرت است. و استؤلّی علیه یعنی بر او غالب شد و بر او تمکّن یافت (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۶۷۲).

در صحاح اللغة آمده:

أَوْلَى: القربُ و الدنوُّ. یقال: تَبَاعَدَ بَعْدَ وَوَلَّى. یعنی بعد از نزدیکی دوری کرد؛ و «كُلُّ مَمَّا یَلِیکَ»، أی مما یقاربک؛ یعنی از آنچه نزدیک تو است بخور... و ولایت با کسر واو به معنی سلطان است؛ و ولایت و ولایت با کسره و فتحه به معنی نصرت است (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۵۲۸). بنابراین ولایت با فتحه در اصل لغت، مصدر و به معنای نصرت است؛ مانند سخن خداوند که می فرماید: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ ... و «به کسر واو» اسم مصدر است و به معنای امارت و ریاست می باشد. و ظاهراً ولایت دارای یک معنی واحد است و این همان اشتراک معنی می باشد. در تمام مصادیقی که بزرگان از اهل لغت ذکر کرده اند، همان معنی اولش مورد نظر و عنایت است، و به عنوان خروج از معنی لغوی و وضعی، یا به عنوان تعدد وضع، یا به عنوان اشتراک و کثرت استعمال نیست. در اصطلاح ولایت به معنای سلطه بر دیگری و یا دیگران از لحاظ جانی و یا مالی یا هر دو، به حکم عقل و یا شرع و به عنوان اصلی و یا عارضی (به عنوان اولی و یا ثانوی) می باشد (موسوی خلخالی، ۱۴۲۲، ص ۲۲۷).

زمینه های کلامی مسئله

علم کلام، علمی است که بحث می کند از معارف و اصول اعتقادات، یعنی اموری که هدف آنها شناخت، ایمان و اعتقاد است که به قلب و فکر مربوط می شود، مانند مسائل مربوط به مبدأ، معاد، نبوت، وحی، ملائکه، امامت و ... (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ص ۳۰۷) و علم فقه، علمی است که درباره وظایف و بایدها و نبایدهای افعال مکلفین بحث می کند. از این رو، هر مسئله ای که در آن، درباره «فعل مکلف» بحث باشد مسئله ای فقهی خواهد بود؛ مثل وجوب اطاعت از پیامبران و رهبران الهی که اتصاف آن به یکی از احکام پنج گانه تکلیفی است. حال سؤال این است که مسئله ولایت، کلامی است یا فقهی؟

امام خمینی (ره) به مسئله ولایت فقیه از منظر کلامی نگریسته است؛ از نظر ایشان همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت ولی عصر (ع) را دربر دارد. آیا از خداوند حکیم معقول است که امت اسلامی را رها کند و تکلیف آنها را تعیین نکند؟ آیا خداوند حکیم به هرچومرج و اختلال در نظام امت اسلامی راضی است؟ وی می‌فرماید:

فما هو دلیل الإمامة، بعینه دلیل علی لزوم الحكومة بعد غیبة ولی الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف، ولا سیما مع هذه السنین المتتادیه، و لعلها تطول و العیاذ بالله إلى آلاف من السنین، والعلم عنده تعالی. فهل یعقل من حکمة الباری الحکیم إهمال الأمة الإسلامیة، و عدم تعیین تکلیف لهم، أو یرضی الحکیم بالهرج و المرج و اختلال النظام؟ (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۱۹).

آیت‌الله جوادی آملی نیز در این زمینه می‌نویسد:

اکنون «ولایت فقیه» علاوه بر آنکه در جایگاه اصلی خود قرار گرفته، بر سایر جایگاه‌های فرعی نیز سایه افکنده است؛ درحالی‌که در گذشته چنین نبود ... و به همین دلیل که ولایت فقیه در جایگاه اصلی خود یعنی «علم کلام» قرار نگرفته بود هرچند که با ادله فقهی شکوفا می‌شد؛ قهراً آن رویش و بالندگی مطلوب را نداشت که هم‌چون «شجره طیبه» ای باشد که (أصلها ثابت و فرعها فی السماء).

اوج این دگرگونی فکری توسط سیدنا الاستاد، حضرت امام خمینی (ره) صورت پذیرفت. ایشان کاری را که در محور فقه انجام دادند، این بود که دست «ولایت فقیه» را که تا آن زمان مظلوم واقع شده بود و در محدوده مسائل فرعی محبوس بود، گرفتند و از قلمرو فقه بیرون آوردند و در جایگاه اصلی خود یعنی علم کلام نشانند و سپس این مسئله را با براهین عقلی و کلامی شکوفا ساختند؛ به‌نحوی که بر همه مسائل فقه سایه افکند و نتایج فراوانی به‌بار آورد که یکی پس از دیگری شاهد آن بودیم (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۸-۲۷۷).

هنگامی که «ولایت فقیه» به‌عنوان یک مسئله کلامی و در قلمرو علم کلام مطرح شد و روشن گردید که تعیین ولی و سرپرست جامعه اسلامی مربوط به فعل خداوند است؛ این کلام، فقه را مشروب می‌کند و بر آن سایه می‌افکند و آنگاه است که انسان، سراسر فقه را با دیدگاه کلامی می‌نگرد و برای مطالب فرعی فقه، صاحب و مسئول می‌بیند و در نتیجه، مسائل فقهی، سازماندهی می‌شود و از آشفتگی بیرون می‌آید.

اینکه حضرت امام(ره) به‌طور مکرر در گفتار و نوشتار خود فرموده‌اند اگر کسی سراسر دین را بررسی کند، خواهد دید که دین، سیاست را به همراه دارد و سیاست‌مدار و مجری را از نظر دور نداشته، سرش آن است که ایشان از دیدگاه کلام به فقه نگریده و از افق برتری فقه را شناخته است. از این منظر، مسئله ولایت فقیه کلامی است نه فقهی. در صدر و ساقه علم فقه، مسئله‌ای نداریم که بیان کند فقه برای چیست و از آن چه برمی‌آید. شناخت فقه، بررسی کار خدا و شناخت قانون الهی است و این کار، یک کار کلامی و خارج از قلمرو علم شریف فقه است (همان).

بعد کلامی ولایت فقیه با مسئله امامت گره خورده است؛ زیرا اگر مسئله ولایت فقیه از همان زاویه‌ای که به مسئله امامت نگاه می‌شود، مطرح گردد، بعد کلامی آن آشکار گردیده است و همانند مسئله امامت، مباحثی کلامی تلقی خواهد شد. شیعه امامت را همانند نبوت مربوط به فعل الله می‌داند و مسئله امامت را نیز همچون ارسال رسل، در قلمرو فعل الهی قرار می‌دهد و به این سؤالات که آیا خداوند پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) کسانی را برای هدایت امت تعیین کرده است و یا آیا نصب امام بر خداوند واجب می‌باشد، پاسخ مثبت می‌دهد؛ و آن را از باب قاعده لطف می‌داند.^۱

از این‌رو استاد جوادی آملی می‌گوید:

در زمینه ولایت فقیه، از دو جنبه کلامی و فقهی می‌توان سخن گفت. بحث کلامی درباره ولایت فقیه، این است که آیا ذات اقدس اله که عالم به همه ذرات عالم است، او که می‌داند اولیای معصومش زمان محدودی حضور و ظهور دارند و خاتم اولیایش مدت مدیدی غیبت می‌کند، آیا برای زمان غیبت، دستوری داده است یا اینکه امت را به‌حال خود رها کرده است؟ و اگر دستوری داده است، آیا آن دستور، نصب فقیه جامع شرایط رهبری و لزوم مراجعه مردم به چنین رهبر منصوبی است یا نه؟ و اگر دستوری راجع به فقیه مزبور داده است، آیا ولایت فقیه ثابت خواهد شد؟ (همان، ص ۱۴۳).

۱. قاعده لطف یکی از قواعدی است که در کلام شیعه جایگاه محوری و کلیدی دارد و بسیاری از مسائل کلام از جمله نبوت و ارسال رسل و نصب امام بر این قاعده استوار گشته است.

در علم فقه نیز از دو جهت، از ولایت فقیه می‌توان بحث کرد زیرا سخن از فعل مکلف است؛ یکی فعل فقیه و دیگری فعل مردم؛ که هر دو مکلف به انجام وظایف دینی‌اند. الف: بر فقیه جامع‌الشرایط واجب است که این وظیفه را انجام دهد، زیرا خداوند در عصر غیبت ولایت را برای فقیه تعیین فرموده است. ب: بر مردم نیز واجب است که ولایت رهبری را بپذیرند.

بررسی ولایت اذنی

آنچه باعث شده بعضی شیخ اعظم را مخالف ولایت فقیه بیندارند، عدم تفکیک بین ولایت استقلالی و اذنی است. شیخ اعظم، ولایت را تحت دو عنوان قابل تصور می‌داند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۴۶):

الف. ولایت در تصرف (اموال و نفوس)؛ که از آن تعبیر به استقلالی می‌شود یعنی استقلال ولی در تصرف، که این خود بر دو نوع است محدود و مطلق.

ب. ولایت اذنی؛ که از آن تعبیر به غیراستقلالی می‌شود یعنی تصرف غیر، بر اذن ولی توقف دارد. مانند ولایت پدر در ازدواج دختر بالغه باکره که صحت آن مشروط به اذن پدر است. در مورد فقیه، نیز منظور همان «ولایت اذنی» است یعنی دیگران باید از او اجازه بگیرند تا بتوانند عمل کنند. حق نظارت و مرجعیت در امور و حوادثی است که با شرکت خود مردم قابل اجرا است، ولی در عین حال برای حفظ نظم باید زیر نظر ولی امر انجام گیرد؛ اگرچه ولی، خودش استقلالی در تصرف نداشته باشد. مانند حق تقاص^۱ که خود فقیه مستقلاً نمی‌تواند تقاص بگیرد ولی می‌تواند به تقاص‌گیرنده اذن تقاص بدهد و یا مانند به مصرف رساندن برخی از اموال بیت المال از قبیل مجهول المالک و سهم امام (ع) و یا ولایت بر متولی اوقاف که از طرف او منصوب شود و امثال آن از امور حسبیه.

۱. تقاص: تصاحب مال و یا تدارک مال دیگری است بدون اذن وی در ازای مال خود، که گاهی دوطرفه است و آن در مورد وجود دو طلب از دو نفر که نسبت به هم طلب‌کار هستند که حقیقت آن ایفای دو دین به‌طور متقابل می‌باشد و از آن به تهاتر تعبیر می‌شود و گاهی این تصاحب مال یک‌طرفه است که تقاص نام دارد.

بنابراین ولایت به دو صورت تصور می‌شود استقلال و غیراستقلالی (اذنی) در مورد اول اصل عدم ولایت است. در این مورد هم اصل عملی وجود دارد و هم اصل لفظی^۱ و بر اساس اصل لفظی است که کلام بر معنای حقیقی حمل می‌شود که همان مقتضای نصوص است، و در نتیجه عذر شنونده در مخالفت با حقیقت و نیز عذر گوینده در ادعای معنای مجازی پذیرفته نخواهد بود؛ چرا که اصل یاد شده بر هردو حجت است.

در رابطه با اصل لفظی به ذکر دو روایت بسنده می‌کنیم؛ الف. عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: الطَّلَاقُ بَيِّدٌ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۳۰۶). مفهوم این روایت آن است که اختیار کلی طلاق به دست مرد است. اما اگر مرد، زن را به حال بلاتکلیفی نگاه داشت، آیا حاکم شرع، ولایت

۱. مهم‌ترین اصول لفظی عبارتند از:

الف. اصل حقیقت: مجرای آن جایی است که مراد گوینده از جهت اراده معنای حقیقی یا مجازی از لفظ، مشکوک است. یعنی مواردی که مراد گوینده روشن نیست؛ بنابراین، جایی که مراد گوینده معلوم است، اما چگونگی اراده، مشکوک می‌باشد، اصل جاری نمی‌شود. برای مثال، اصل عدم قرینه در موردی که مراد از لفظ روشن است، اما حقیقت یا مجاز بودن آن مشکوک می‌باشد، جاری نمی‌شود تا در پرتو آن، حقیقی بودن استعمال اثبات گردد، لذا قانونی که هنگام شک در مراد گوینده بدان رجوع می‌شود اصل لفظی گویند.

ب. اصل عموم [اصل عدم تخصیص]: هرگاه لفظ عامی استعمال شود و تخصیص آن مشکوک باشد، اصل عموم جاری می‌شود.

پ. اصل اطلاق [اصل عدم تقیید]: در لفظ مطلق که به جهت احتمال وجود قید احتمال تقیید می‌رود، اصل اطلاق جاری می‌شود.

ت. اصل عدم تقدیر: چنانچه در سخن گوینده احتمال تقدیر لفظ خاصی داده شود، اصل نزد عقلا عدم تقدیر است.

ث. اصل عدم نقل: اصل عدم نقل در موردی جریان دارد که معنای لفظی معلوم است، اما نقل آن از معنای معلوم به معنای دیگر مشکوک است.

ج. اصل عدم اشتراک: چنانچه در مورد لفظی جز معنای حقیقی معلوم احتمال وجود معنای حقیقی دیگری داده شود.

چ. اصل ظهور: مجرای اصل ظهور جایی است که لفظی در معنایی ظهور دارد، اما بدون دلیل و نشانه، احتمال اراده خلاف آن داده شود.

ح. اصل عدم قرینه: در موردی که وجود دلیل بر اراده خلاف ظاهر کلام، مشکوک باشد، مقتضای اصل عقلایی، عدم وجود آن دلیل و قرینه است (شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۵۲۹).

دارد که خود مستقیماً زن را طلاق بدهد؟ در برخی از روایات چنین حقی به امام (ع) داده شده است که در زمان غیبت به فقیه منتقل خواهد شد؛ زیرا ولایت مزبور به ملاک مصالح عامه و از شئون ولایت زعامت می‌باشد. بنابراین به مقتضای قاعده اولیه عدم ولایت حاکم بر طلاق است مگر به عناوین ثانویه حرج و ضرر و امثال آن، و لذا مطابق عنوان اولی، اختیار طلاق به دست زوج است، هر زمان که بخواهد. ولی با توجه به عناوین ثانویه، که برگرفته از شرایط خاص اجتماعی امروز است، حاکم شرع می‌تواند اجازه طلاق مرد را به مواردی موکول کند که عذر موجهی داشته باشد، بنابراین این مطلب یعنی اختیارات مطلق زوج طبق روایت مشهور نبوی «الطَّلَاقُ بِيَدِ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ» با اطلاق ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی که می‌گوید: «مرد هر وقت بخواهد، می‌تواند همسر خود را طلاق دهد» در تضاد نیست.

ب. در کتاب شریف نهج البلاغه در وصیت‌نامه حضرت علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) آمده است:

أَكْرِمُ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَإِنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَاضاً
وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً؛ نفس خود را از هر چیزی پست که تو را پایین آورد بالا
ببر، و اگر چه آن چیز پست تقاضای تو را به بهره‌های وافی برساند؛ زیرا آنچه را که از نفس خود
در مقابل این تقاضا از دست داده‌ای تا آخر عمر قابل برگشت نخواهد بود. و چیزی معادل و
برابر با آن هیچ‌گاه به دست تو نخواهد رسید! «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً» یعنی
فرزندم بنده دیگران نباش در حالی که خداوند تو را آزاد آفریده است (نهج البلاغه، ص ۳۴۴).

حریت در مفهوم اسلامی تعهد انسان در برابر خداوند و التزام به ولایت خدا و تسلیم در برابر حاکمیت تشریحی الهی است و فلسفه این امر چیزی جز انتخاب آزاد عبودیت خدا و رها نمودن خویش از بند عبودیت غیر خدا نیست.

اصل عملی نیز همان استصحاب عدم ازلی است یعنی موضوعی دارای صفتی است که ملازم با ذات اوست، در جایی که شک شود که این موضوع آن صفت را دارد یا نه به استصحاب عدم ازلی تمسک می‌کنند که در اینجا اصل بر عدم ثبوت ولایت بر دیگری است «لا ولایة لاحد علی احد» (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۵۳) و یا اصل بر عدم تأثیر عقد یا ایقاع یکی نسبت به دیگری است. صورت دوم نیز به همین ترتیب است؛ زیرا اصل اول اقتضا می‌کند هر کس در هر امری

مستقل باشد اما دلایلی برخلاف این اصل وارد شده و دلیل عدم استقلال افراد هم جلوگیری از هرج و مرج است. این امر در لسان عامه به امور حسبیه تعبیر می‌شود و در مواردی که در لزوم اذن ولی و امام تردید وجود دارد اصل عدم اشتراط اذن امام است.

مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی می‌فرماید:

دو نوع ولایت برای پیامبر مکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) وجود دارد: ۱. ولایت معنویه باطنی: که امری است تکوینی و لازمه ذات نورانی ایشان؛ ۲. ولایت ظاهریه: که غیر تکوینی و مجعول به عمل جاعل است. و هیچ تلازمی میان این دو نوع ولایت نیست و نمی‌توان با فرض ثبوت ولایت باطنی برای پیامبر خدا (ص) و ائمه اطهار، ولایت ظاهری را نیز برای آنان اثبات کرد. پس برای اثبات ولایت ظاهری، نیاز به دلیلی غیر از ادله اثبات ولایت باطنی است (کمپانی اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۳۷۹).

به اعتقاد امام خمینی (ره)، مسئله ولایت، جزء فروع احکام نیست تا در چارچوب احکام فرعی مورد بحث قرار گیرد. ولایت، مسئله‌ای فرعی نیست تا به تبع احکام اصلی طرح شود. ولایت، با عنوان ثانوی به هردو معنای ثانوی در احکام شرعی حضور ندارد، بلکه به عنوان اولی و ذاتی مشروعیت دارد؛ زیرا تأسیس حکومتی مبتنی بر ولایت فقیه، تنها با چنین دیدگاهی میسر است. بنابراین آنچه را که برای رسول اکرم (ص) و برای امام (ع) از جهت ولایت و حکومت و ریاست ثابت است برای فقیه نیز ثابت می‌باشد؛ اما اگر برای آنان ولایتی ثابت شود، نه از جهت حکومت و ریاست (بلکه به جهت دیگر مانند عصمت) آن ولایت برای فقیه ثابت نیست، آنچه در ولایت فقیه مورد نظر است، همان ولایت زعامت و رهبری است که نظام اجتماعی سیاسی کشور اسلامی بدان بستگی دارد، همان ولایتی که رسول اکرم (ص) و معصومین (ع) بر پایه آن حکومت داشتند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۵۴).

خلاصه اینکه ولایت یعنی مسئولیت و سرپرستی که یک امر اعتباری و جعلی است که به دو صورت تصور می‌شود استقلالی و اذنی؛ در مورد اول، اصل عدم ولایت است در این مورد اصل لفظی که همان مقتضای نصوص است وجود دارد، و در جایی که بحث از هر مسئله‌ای که حکم روشنی برای آن در دست نیست، اصل اولی به عنوان پایه و مبنی قرار می‌گیرد، در مسئله ولایت و حاکمیت، مرحوم شیخ انصاری «لا ولایة لأحد علی أحد» را مبنی و اصل قرار داده است و ثابت کرده که ادله ارائه شده برای نوع اول ولایت، توانایی اثبات ولایت در اموال و انفس را

برای فقیه ندارد، نظر مرحوم شیخ در ولایت اذنی نیز به همین صورت است؛ زیرا اصل اول اقتضا می‌کند هرکس در هر امری مستقل باشد، اما دلایلی برخلاف این اصل وارد شده و دلیل عدم استقلال افراد هم جلوگیری از هرج و مرج است و این قسم از ولایت برای فقیه ثابت است و آنچه در دوران غیبت کبرای امام (ع) مورد حاجت است همین قسم از ولایت است که حکومت اسلامی را مشروعیت می‌بخشد و جامعه را از نابسامانی نجات می‌دهد و در مواردی که در لزوم اذن ولی و امام تردید وجود دارد، اصل عدم اشتراط اذن امام است.

بررسی تطبیقی کلام شیخ اعظم و امام خمینی (ره)

شیخ اعظم در مورد ولایت در تصرف فرموده است: «و مرجع هذا إلى كون نظره سبباً في جواز تصرفه». نظر ولی، تمام سبب در جواز تصرف است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ص ۵۴۶). و در نتیجه علاوه بر نظر او، چیز دیگری، حتی رعایت مصلحت شرط نیست، همان‌گونه که تصرف انسان در اموال خودش مشروط به مصلحت نیست و تنها مشروط به نظر و رضایت خود شخص می‌باشد، هرچند مصلحت نباشد و این همان ولایت به‌طور مطلق است و ثبوت این مرحله از ولایت را منحصر به رسول الله (ص) و ائمه طاهرین (ع) دانسته است «مقتضى الأصل عدم ثبوت الولاية لأحد بشيء من الوجوه المذكورة، خرجنا عن هذا الأصل في خصوص النبي و الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين بالأدلة الأربعة» (همان) «فالمستفاد من الأدلة الأربعة بعد التبع و التأمل: أن للإمام عليه السلام سلطنة مطلقة على الرعية من قبل الله تعالى» (همان، ص ۵۴۸).

استدلال به روایات

روایاتی که در این زمینه می‌توان به آن اشاره کرد عبارتند از: ۱. أن العلماء ورثة الأنبياء ۲. أن الأنبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ولكن ورثوا أحاديث من أحاديثهم، فمن أخذ بشيء منها أخذ بحظٍّ وافر ۳. أن العلماء أمناء الرسل ۴. مجاری الأمور بيد العلماء بالله، الامناء على حلاله و حرامه ۵. علماء أمتي كأنبياء بني إسرائيل ۶. إن منزلة الفقيه في هذا الوقت كمنزلة الأنبياء في بني إسرائيل ۷. أولى الناس بالأنبياء: أعلمهم بما جاؤوا به إن أولى الناس بإبراهيم للذين أتبعوه الآية ۸. اللهم ارحم خلفائي قيل: و من خلفاؤك

یا رسول الله؟ قال: الذین یأتون بعدی، و یروون حدیثی و سنتی ۹. مقبولة ابن حنظلة: «قد جعلته علیکم حاکماً» ۱۰. مشهورة أبی خدیجة: «جعلته علیکم قاضياً» ۱۱. «و قوله عجل الله فرجه: «هم حجتي علیکم و أنا حجة الله».

انصاف است که بعد از ملاحظه صدر و ذیل این روایات، انسان به یقین می‌رسد که این روایات در مقام بیان وظیفه آنان از جهت احکام شرعیه وارد شده‌اند نه اینکه مانند رسول خدا و معصومین در اموال مردم، از خود آنان شایسته‌تر هستند (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۵۳).

ثانیاً، اگر قبول کنیم از روایات مذکور عموم استفاده می‌شود، باید به جهت معهود و متعارف از وظیفه پیامبر حمل کرد که همان تبلیغ دین است و گرنه تخصیص اکثر افراد عام پیش می‌آید، زیرا فقیه فقط بر موارد بسیار کمی از اموال و انفس تسلط دارد (همان).

شیخ اعظم بعد از جواب به تمام روایات می‌فرمایند: «و بالجملة، فأقامه الدلیل علی وجوب طاعة الفقیه کالإمام علیه السلام إلا ما خرج بالدلیل دونه خراط القناد!» (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۵۳). ظاهراً «قناد» به معنای شاخه درختی است با خارهای سخت و تیز. و خراط به معنای دست ساییدن بر آن است؛ یعنی مطلب به گونه‌ای دشوار است که دشواری دست کشیدن بر چنین خارهای گزنده، از آن آسان‌تر است. این ضرب‌المثل در مواردی به کار می‌رود که عملی دشوار یا ممتنع باشد. در هر صورت کشیدن پوست دست بر روی خار آسان‌تر از اثبات چنین ولایتی برای فقیه است.

با دقت در کتاب البیع روشن می‌شود که نظر امام(ره) نیز همین است. ایشان در رابطه با نفی ولایت تصرف در اموال و نفوس به‌طور مطلق، نسبت به فقیه، آن را از مختصات معصومین(ع) می‌داند و فرموده‌اند: آنچه برای فقیه ثابت است ولایت سلطه و زعامت در امور اجتماعی و سیاسی است که قابل انتقال به فقیه می‌باشد:

ثم إننا قد أشرنا سابقاً إلى أن ما ثبت للنبي(ص) و الإمام(ع) من جهة ولایتة و سلطنته ثابت للفقیه، و أما إذا ثبت لهم(ع) ولایتة من غیر هذه الناحية فلا، فلو قلنا: بأن المعصوم(ع) له الولاية علی طلاق زوجة الرجل، أو بیع ماله، أو أخذه منه و لو لم تقتضه المصلحة العامة، لم یشث ذلك للفقیه، و لا دلالة للادلة المتقدمة علی ثبوتها له حتی یكون الخروج القطعی من قبیل التخصیص؛ آنچه را که برای رسول اکرم(ص) و برای امام(ع) از جهت حکومت و ریاست ثابت است برای فقیه نیز ثابت می‌باشد اما اگر برای معصومین(ع) ولایتی ثابت شود، غیر از حکومت و ریاست، آن ولایت

برای فقیه ثابت نیست، بنابراین اگر بگوییم که معصوم (ع) دارای ولایت بر طلاق زوجه مردی باشد یا بر فروش اموال ایشان یا گرفتن اموال آنها هرچند که مصلحت عامه ایجاب نکند، چنین ولایتی برای فقیه ثابت نیست و ادله گذشته نیز بر آن دلالت ندارد تا آنکه خروج از آن در موارد قطعی از قبیل تخصیص باشد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۵۴).

به اعتقاد امام خمینی (ره)، ولایت به دو معناست؛ ۱. ولایت تکوینی ۲. ولایت اعتباری. ولایت تکوینی، قرب وجودی و حقیقت قدسی معصوم (ع) است. ایشان می‌فرمایند؛ لازمه اثبات ولایت و حکومت برای امام (ع) این نیست که مقام معنوی نداشته باشد. برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است. و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه (ع) از آن یاد شده است، خلافتی است تکوینی، که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضع‌اند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه (ع) نمی‌رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل (موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ص ۵۳).

ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ‌کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (ع) و رسول اکرم (ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است، نه این که برای کسی شأن و مقام غیرعادی به‌وجود آورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به‌عبارت دیگر «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است (همان، ص ۵۱).

علامه سید محمد آل بحر العلوم ثبوت ولایت استقلالی مطلق را حتی برای امام (ع) مورد تشکیک قرار داده و آنچه را که ثابت دانسته، ولایت عامه مستقله اما به‌صورت محدود به مصالح مسلمین است که در عین عمومیت و استقلال باید طبق مصالح ملت اعمال شود و گرنه نافذ نیست. الکلام فی ثبوت الولاية مستقلا لهما تارة بمعنى نفوذ تصرفه و وجوب طاعته، لو تصرف فی شیء أو أمر به، و أخرى بمعنى أن له أنحاء التصرف فی نفوس الرعية و أموالهم، حسبما تتعلق به إرادته، كما ينفذ تصرف الإنسان بحسب إرادته فی نفسه و ماله فی غیر معصية موجبة لعدم نفوذه، فله أن يزوج البالغة الرشيدة بغير اذنها، أو يبيع مال إنسان بغير اذنه كما كان ذلك لكل منهما فی نفسه أو ماله، فنفوذ التصرف و وجوب الإطاعة مقام، و له أن يتصرف أو أن يأمر مقام آخر. لا إشكال فی ثبوتها لهما بالمعنى الأول، فإن الأدلة المتقدمة كل منها وأف فی الدلالة علیه كاف فی

إتباتها له، بعد ان كانت إطاعتهم اطاعة الله تعالى: و أما الجزم بثبوتها بالمعنى الثانى، فقيه تأمل، لعدم نهوض تلك الأدلة عليه؛ كلام در ثبوت ولایت استقلالی است؛ به معنای تصرف در امور عامه و وجوب اطاعت از ایشان (ائمه معصومین(ع))، در صورت امر ایشان یا تصرف آنان. معنای دیگر ولایت استقلالی؛ توان هرگونه تصرف در اموال و انفس می‌باشد برحسب آنچه که اراده کنند، همان‌گونه که انسان می‌تواند در نفس خودش یا مال خودش مادامی که موجب معصیت نباشد تصرف کند و نافذ است، برای مثال می‌تواند دختر بالغه رشیده را بدون اذنش تزویج کند و یا مال دیگری را بدون اذنش بفروشد همان‌طور که در مال خودش چنین اختیاری را دارد. بنابراین نفوذ تصرف و وجوب اطاعت از آنان یک مطلبی است و تصرف کردن و امر کردن مطلبی دیگر.

در ثبوت ولایت استقلالی به معنای اول (نافذ بودن تصرف و وجوب اطاعت) اشکالی نیست زیرا ادله‌ای که گذشت در دلالت بر این مطلب کافی است، بعد از اینکه ثابت شد اطاعت از آنان اطاعت از خداوند است. ولی یقین به ثبوت آن به معنای دوم (مطلق تصرف در اموال و انفس) به خاطر عدم ادله کافی قابل تأمل است (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۱۷).

در ولایت اذنی نیز به همین ترتیب عمل می‌شود، قوی‌ترین آنها از نظر دلالت، توقیعی است که شیخ صدوق در «اکمال الدین» به این شرح نقل کرده است:

وَفِي كِتَابِ إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النُّعْمَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ الْعُمَرِيَّ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَيْهَا فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَ أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أَرَشَدَكَ اللَّهُ وَ تَبَتَكَ إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَيَّ رِوَاةَ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حِجَّةُ اللَّهِ؛ محمد بن محمد بن عصام کلینی برای ما حدیث کرد که محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب برای ما حدیث کرد که از محمد بن عثمان عمری خواستم تا نامه‌ای را که در آن مسائلی را که بر من دشوار گشته بود و من طرح کرده بودم، به امام برساند، پس از مدتی توقیع شریف به خط مولایمان صاحب الزمان(ع) به دستم رسید و در آن فرموده بود: و اما درباره حوادث رخ داده و مسائل نوپیدا، به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر ایشانم (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۴۰).

در این حدیث دو احتمال است: یکی منظور از حوادث واقعه مسائل شرعی (احکام حوادث) است که در این صورت ولایت به معنای دوم برای فقیه ثابت نمی‌شود و دوم اینکه مطلق امور (خود

حوادث) که عرفاً، عقلاً و شرعاً باید به رئیس یا حاکم مراجعه کرد. مرحوم شیخ می‌فرماید: همین احتمال قوی است (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۵۵)، زیرا در ادامه حضرت دارند «فانهم حجتی علیکم»؛ یعنی فقها حجت من بر شمایند در صورتی که اگر منظور این نباشد باید امام چنین می‌فرمود: «إنهم حُججُ الله علیکم». لذا جمله‌ای که امام آورده مناسب کارهایی است که رای و نظر در آن نقش اصلی را دارد و این منصب کسانی است که از سوی خود امام به ولایت برگزیده شده‌اند، علاوه بر این هر انسانی می‌داند که در احکام حوادث باید به فقها مراجعه کرد.

شیخ اعظم امور را در ولایت اذنی دو قسم کرده است الف: اموری که مشروعیت آنها قبلاً به ثبوت رسیده و شارع راضی به ترک آنها نیست مانند تدفین جنازه میت مسلمان و تعیین سرپرست برای صغیر و... ب: اموری که مشروعیت آنها در خارج مشکوک است مانند اجرای حدود برای غیر امام و یا تزویج صغیری که پدر و جد ندارد که مشروعیت آن برای فقیه از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می‌شود.

امام خمینی (ره) در مسئله ولایت اذنی همین مطلب را مورد نظر دارند، از این رو در رابطه با اثبات ولایت اذنی می‌فرمایند: منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده مسائل و احکام شرعیه نیست. نویسنده نمی‌خواهد بپرسد درباره مسائل تازه‌ای که برای ما رخ می‌دهد چه کنیم. چون این موضوع جزء واضحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند. در زمان ائمه (ع) هم به فقها رجوع می‌کردند و از آنان می‌پرسیدند. کسی که در زمان حضرت صاحب (س) باشد و با نواب اربعه ارتباط داشته باشد و به حضرت نامه بنویسد و جواب دریافت کند، به این موضوع توجه دارد که در فراگرفتن مسائل به چه اشخاصی باید رجوع کرد. منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و رفتاری‌هایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می‌داده است. به‌طور کلی و سر بسته سؤال کرده اکنون که دست ما به شما نمی‌رسد، در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم، وظیفه چیست؟ یا حوادثی را ذکر کرده و پرسیده در این حوادث به چه کسی رجوع کنیم؟ آنچه به‌نظر می‌آید این است که به‌طور کلی سؤال کرده و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده‌اند که در حوادث و مشکلات به روایات احادیث ما، یعنی فقها، مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما می‌باشند، و من حجت خدا بر شما می‌باشم (موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ص ۷۹).

منظور شیخ اعظم از جمله حوادث واقعه در توقیع شریف خود حوادث است یعنی تصدی در خود امور و این همان بحث حکومت‌داری برای فقیه است نه احکام حوادث و این همان نظر مرحوم امام است. البته روشن است که از منظر امام مقام ولایت برای فقیه ولایت تکوینی نیست بلکه ولایت جعلی و اعتباری است که به آنان تفویض شده است، و با این ولایت، تمام آنچه از مناصب اجتماعی برای پیامبر و معصومین ثابت بود برای فقیه عادل نیز به غیر از مواردی که استثنا شده ثابت است. فقیه همانند پیامبر و معصومین حق ولایت و تصرف در اموال و شئون جامعه را دارد.

لذا شیخ منصب ولایت در امور حسبیه را برای فقیه ثابت می‌داند و اموری که از مناصب خاص امام است با توقیع شریف قابل اثبات نمی‌داند، مانند اقدام برای جهاد، ازدواج صغیر، فروش مال غایب و ... مگر اینکه با عموم ادله نیابت ثابت شود.

ولی ولایت نبی و ائمه با استناد به ادله اربعه، از این اصل خارج شده است. «مقتضی الأصل عدم ثبوت الولاية لأحد بشيء من الوجوه المذكورة، خرجنا عن هذا الأصل في خصوص النبي و الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين بالأدلة الأربعة» (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۴۶).

یکی از آیاتی که در باب ولایت نبی و ائمه (ع) بدان تمسک شده آیه ۶ سوره احزاب است که می‌فرماید: «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ» پیامبر از خود مؤمنان به مؤمنان سزاوارتر است که برای آنان تصمیم بگیرد و اعمال ولایت و سرپرستی کند. یعنی پیغمبر یک مالکیتی دارد بر نفس و مال و حیثیت شما که از مالکیت شما بر خود شما قوی‌تر است.

امام خمینی (ره) از این آیه شریفه استفاده کرده که منصب ولایت برای علما هم ثابت است. به این بیان که مراد از اولویت، ولایت و امارت است این آیه درباره امارت (حکومت و ولایت) نازل شده است. بنابراین نبی ولایت و امارت بر مؤمنین دارد و همان امارت و ولایتی که برای نبی اکرم (ص) است برای علما نیز ثابت می‌باشد، چون در آیه حکم روی وصف عنوانی آمده و در روایت هم تنزیل در وصف عنوانی شده است (موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ص ۱۰۰).

بنابراین اصل بر عدم ثبوت ولایت افراد بر یکدیگر است، زیرا ولایت داشتن یعنی اولویت در تصرف که یک امر اعتباری و جعلی است و در مواردی که شک در وجود جعل داریم اصل عدم جعل است، همچنین ادله ارائه شده توانایی اثبات ولایت بر اموال و انفس را به‌طور عموم و

گسترده، نظیر ولایت پیامبر و امام برای فقیه را ندارند ولی ولایت در مسائلی که جامعه بدان نیازمند است و معمولاً به پیشوای خود مراجعه می‌کنند مانند اقامه نظم، حفظ نظام و ... برای فقیه در زمان غیبت ثابت است.

نتیجه

هرچند ممکن است در آغاز چنین نماید که شیخ انصاری و امام خمینی (ره) به لحاظ خاستگاه فقهی در بحث ولایت اذنی برای فقیه هیچ‌گونه قرابت فکری و زمینه‌ای برای هم‌دلی و هم‌زبانی ندارند، اما رهیافت هردو مقوله با توجه به مجموع کلمات شیخ این است که دیدگاه ایشان تفاوت چندانی با امام خمینی (ره) ندارد.

شیخ اعظم انصاری بر این باور است که اثبات نیابت عامه و ولایت برای فقیه به‌عنوان منصب، از راه دلایل یاد شده مشکل است. ایشان تصدی امور عامه به‌ویژه درباره اجرای احکام انتظامی اسلام در عصر غیبت را وظیفه فقیه جامع‌الشرائط دانسته و این را از ضروریات فقه می‌دانند و تصدی امور حسبیه مانند ایجاد نظم، حفاظت از مصالح همگانی، از ضروریاتی است که شرع مقدس اهمال درباره آن را اجازه نمی‌دهد و قدر متیقن، وظیفه فقهای شایسته است که آن را عهده‌دار می‌شوند، بنابراین عملاً هردو دیدگاه، فقها را عهده‌دار اداره امور مملکتی می‌دانند و تنها تفاوت در مبناست که گروه اول، آن را یک وظیفه تکلیفی صرف می‌دانند، مثل شیخ انصاری، و گروه دوم که اکثریت فقهای امامیه هستند مانند امام (ره) آن را منصبی واگذار شده از جانب امامان معصوم (ع) می‌دانند.

در هر صورت ولایتی که برای فقیه مورد انکار شیخ است ولایت استقلالی است؛ به این معنا که ولایت اذنی ملازم امام معصوم است و ولایت معصوم ولایت مالکانه است، که مقدم بر ولایت مالک است؛ یعنی تصرف در اموال و انفس مردم برای امام جایز است و اراده امام معصوم بر اراده اشخاص حاکم است. لذا ولایت امام معصوم، هم نسبت به امور عامه و هم نسبت به اموال و انفس مردم مطلق است. امام خمینی نیز جواز و وجوب همین قسم از ولایت را مطرح می‌کند.

فهرست منابع

- نهج البلاغه، سید رضی، محمد، قم: مؤسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، کتاب المکاسب، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.
- بحرالعلوم، محمد بن محمدتقی، بلغة النقیه، چ ۴، تهران: منشورات مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ق.
- جناتی شاهرودی، محمد ابراهیم، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، بی جا: بی نا، بی تا.
- جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، چ ۹، قم: مؤسسه اسرا، ۱۳۸۹.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البیت(ع)، ۱۴۰۹ق.
- شاهرودی، سید محمود؛ با همکاری جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت(ع)، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع)، ۱۴۲۶ق.
- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، چ ۳، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ق.
- فیومی، احمد بن محمد مقری، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: منشورات دارالرضی، بی تا.
- کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب، الکافی، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- کمپانی اصفهانی، محمدحسین، حاشیه کتاب المکاسب، قم: انوار الهدی، ۱۴۱۸ق.
- محدث نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسه آل البیت(ع)، ۱۴۰۸ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب(ع)، ۱۴۲۷ق.
- موسوی خلخالی، سید محمدمهدی، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، مترجم: جعفر الهادی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۲ق.
- موسوی خمینی، سید روح الله، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۴۲۱ق.
- _____، ولایت فقیه، چ ۱۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۴۲۳ق.